

تأملی در ابیات و عباراتی از گلستان سعدی

یاسر دالوند*

چکیده

در این پژوهش تلاش شده است تا ضبطها و قرائت‌های دیگری از ابیات و عباراتی از گلستان سعدی (بر پایه چاپ فروغی و چاپ یوسفی) به دست داده شود. در طرح برخی از این ضبطها، شروح کهن سعدی، نظیر شرح سراج الدین علی‌خان آرزو و شرح غیاث‌الدین رامپوری، و همچنین ضبطهای لغت‌نامه دهخدا مطمح نظر بوده است. با در نظر داشتن اصل «ضبط دشوارتر برتر است» می‌توان بر درستی برخی از ضبطهای پیشنهادی صحه گذاشت. در مقاله حاضر همچنین به تلفظ و شرح درست چند عبارت نیز اشاره شده است. تمامی این موارد در پنج دسته تقسیم‌بندی شده‌اند: ۱) ضبطهای تأمل‌برانگیز در نسخ و شروح؛ ۲) ترجیح ضبط فروغی بر ضبط یوسفی با پیشنهادی جدید؛ ۳) بازنگری در تلفظ برخی از کلمات؛ ۴) بازنگری در شرح برخی از عبارات و ۵) تصحیح‌های قیاسی.

کلیدواژه‌ها: نقد و بررسی، تصحیح، گلستان سعدی، شروح کهن، خیابان گلستان، بهار باران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۹

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین / 70dalvand@gmail.com

مقدمه

از گلستان سعدی چاپ‌ها و تصحیحات متعددی در دست است؛ برخی آن را مستقلاً به چاپ رسانده و عده‌ای آن را در مطاوی کلیات سعدی منتشر کرده‌اند. این کتاب از آنجاکه در دوره‌های مختلف مطمح نظر بوده از دستبرد کاتبان و خوانندگان در امان نمانده است. فروغی می‌نویسد: «من چندین سال به اندازه‌ای که توانستم جستجو کردم و سرانجام ناامید شدم از اینکه از این کتاب نسخه‌ای بیابم که بتوان گفت مطابق آن است که از دست مصنف برآمده باشد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱). وی معتقد است که گلستان «از روزگار خود شیخ سعدی، در استنساخ دچار تحریف و تصرف شده» (همان‌جا).

نخستین قدم در راه تصحیح علمی گلستان را عبدالعظیم قریب گرکانی برداشت. وی در سال ۱۳۱۰ گلستان را بر پایه نسخه‌ی اساسی به تاریخ کتابت ۱۰۲۱ منتشر کرد. کاتب نسخه در پایان کتاب مدعی شده است که متن را براساس نسخه‌ای به تاریخ ۶۶۲ کتابت کرده است (نک. سعدی، ۱۳۱۰: قب - قی). قریب همچنین مقدمه‌ای بر این چاپ گلستان نوشت. این مقدمه را «می‌توان نخستین پژوهش جدی دانست که در موضوع سعدی‌پژوهی به زبان فارسی نگاشته شده است» (حسن‌لی، ۱۳۸۰: ۶۲۲).

پس از چاپ قریب، محمدعلی فروغی در سال ۱۳۱۶ با در دست داشتن نسخ خطی متعدد اقدام به چاپ مجدد گلستان کرد. وی با در دست داشتن نسخه‌ای از اصفهان و نسخه‌ای به تاریخ ۷۲۰ ق متعلق به لرد گرینوی انگلیسی، که در آن زمان کهن‌ترین نسخه گلستان محسوب می‌شد، چاپ شایسته‌ای از گلستان منتشر کرد. فروغی در پانوشت‌ها فقط نسخه‌بدل‌هایی را به دست داده که خودش مهم می‌دانسته است. در برخی موارد، مشخص نیست که متن نسخه‌بدل از کدام نسخه‌هاست. وی می‌نویسد: «شاید بتوان گفت آنچه از قلم شیخ درآمده، از این متن با نسخه‌بدل‌هایی که متعرض شده‌ایم، بیرون نیست» (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴). این چاپ هنوز هم جزو معتبرترین چاپ‌های کلیات سعدی است.

فروغی، که اساس تصحیح گلستان را بر نسخه اصفهان نهاده بود، زمانی به نسخه لرد گرینوی دست یافت که کار مقابله نسخه‌های گلستان تمام شده بود؛ بنابراین از این نسخه فقط «آنچه را قابل توجه» می‌دانسته ذکر کرده است (همان: ۲۶). حبیب یغمایی، که دستیار

فروغی در کار تصحیح گلستان بود، در همین سال (یعنی ۱۳۱۶) این نسخه خطی را بدون دخالت در املا و رسم الخط چاپ کرد (سعدی، ۱۳۱۶: ج).

در سال‌های بعد نیز کسانی به چاپ گلستان اقدام کرده‌اند که در اینجا قصد پرداختن به همه آنها را نداریم. از مهم‌ترین و معتبرترین چاپ‌های گلستان می‌توان از تصحیح غلامحسین یوسفی یاد کرد. او در سال ۱۳۶۸ بر پایه هفده نسخه خطی به نشر گلستان اقدام کرد. نسخه اساس او همان نسخه لرد گرینوی است که پیشتر بدان اشاره شد (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۹). امروز، این چاپ را اهل ادب بهترین چاپ گلستان می‌دانند و اغلب تحقیقات بر پایه این چاپ صورت می‌پذیرد. حسن لی می‌نویسد:

پیش از انتشار گلستان سعدی به اهتمام غلامحسین یوسفی، تصحیحات و شروع دیگری، برای دستیابی به اصالت سخن سعدی صورت پذیرفته است، اما کار یوسفی نخستین اثر فراگیر و گسترده‌ای است که علاوه بر تصحیح و شرح متن، فهرست‌های گوناگون و ارزشمندی را ... در برمی‌گیرد (۱۳۸۰: ۶۴۴).

در مقاله حاضر تلاش شده که ضبط‌ها یا قرائت‌های دیگری از بعضی عبارات گلستان به دست داده شود. در این پژوهش، دو چاپ گلستان به تصحیح فروغی و یوسفی مطرح نظر بوده است که امروزه معتبرترین چاپ‌های این کتاب محسوب می‌شوند. در برخی موارد، با در نظر داشتن اصل «ضبط دشوارتر ارجح است» (جهانبخش، ۱۳۹۰: ۴۹) سعی شده است واژه‌هایی که کمتر مورد توجه بوده است مطرح شود. یوسفی در تصحیح خود این اصل مهم را کمتر در نظر داشته و غالباً ضبط‌هایی را ترجیح داده که آسان‌یاب است و پیچیدگی کمتری دارد، حال آنکه «استقصاء در نسخه‌های خطی فارسی و عربی و تجربه تصحیح این متون نشان داده که ضبط‌های آسان‌شده، نوعاً به نسخه‌های متأخر و مغلوط تعلق دارند [...] و منطقاً تصحیح صرف کاتب، مبتنی بر تبدیل ضبط مشکل به آسان بوده» (همان‌جا).

در این پژوهش، از دو شرح نیز استفاده کرده‌ام که کمتر به آنها توجه شده است: یکی شرح سراج‌الدین علی‌خان آرزو با نام خیابان گلستان و دیگری شرح غیاث‌الدین رامپوری با نام بهار باران. این شارحان نسخه‌های مختلفی از گلستان در دست داشته‌اند که در جای‌جای شرحشان به آنها اشاره می‌کنند، از جمله «نسخه مخدومی» که تاریخ کتابت آن

۷۵۳ق است. رامپوری (بی تا: ۱۹۸) در این باره می نویسد: «نسخه مخدومی نودوهفت سال بعد از تصنیف [گلستان] نوشته شده است». به هر روی، برخی از ضبط‌هایی که آرزو و رامپوری به دست داده‌اند منطبق بر اصل «ضبط دشوارتر...» است. نکته قابل توجه این است که رامپوری متن گلستان را با شرح نسخه بدل‌ها تصحیح کرده و به شیوه امروزیان گاهی علت ترجیح ضبط‌ها را نیز شرح داده است.

برخی از عبارات مطرح شده، در نگاه اول، مشکلی ندارند اما ضبط‌های پیشنهاد شده ممکن است صورت درست‌تری از آنها به دست دهد و همچنین، به قرائت و تلفظ و شرح درست چند عبارت نیز اشاره شده است.

بحث و بررسی

در این بخش به بررسی ابیات و عباراتی از گلستان می پردازیم:

۱) ضبط‌های تأمل برانگیز در نسخ و شروع در برابر ضبط‌های یوسفی و فروغی

در این بخش به ضبط‌هایی می پردازیم که در هر دو تصحیح یوسفی و فروغی قابل بازنگری است. به دیگر سخن، در نسخه‌ها و شروع گلستان و همچنین فرهنگ‌ها ضبطی پیشنهاد شده است که می توان در برابر ضبط یوسفی و ضبط فروغی، آنها را ارجح دانست:

۱-۱ قالوا عجین الکلس لیس بطاهر قلنا نسد به شقوق المبرز

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۱۷؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۰۸)

گفتند خمیر آهک پاک نیست. گفتیم با آن شکاف‌های آب‌ریزگاه را مسدود می کنیم). عجین الکلس به معنی خمیر آهک است. از آنجا که ناپاکی خمیر آهک محل بحث است و تاکنون محملی برای آن مشخص نشده، محتمل است «کلس» تصحیف «کرس» باشد که به معنی «سرگین» است. در لغت‌نامه دهخدا این گونه آمده است: «عجین کرس: سرگینی باشد که به گل و آب آمیخته کهگل سازند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «کرس»). آرزو نیز همین ضبط را درست دانسته است و به نظر وی ضبط کلس «مناسب نیست» (آرزو، ۱۳۷۵: ۱۰۱). او می نویسد: «مراد از عجین کرس، سرگین باشد که با گل آمیخته، چند روز نگاه دارند و آب بر آن ریزند برای کهگل کردن خانه‌ها» (همان جا). رامپوری می نویسد که در هندی به این ترکیب گل و سرگین «گوبری» گویند (رامپوری، بی تا: ۲۵۶). از این لغت، فعل نیز استعمال

شده است: «تَكَرَّسَ الْبِنَاءُ؛ چسبید و سخت گردید، محکم گردید ببناء» (معلوف، ۱۳۸۵: ۱۷۱/۲). در منابع مربوط به فقه اهل سنت نمی‌توان محملی برای ناپاکی آهک یافت^۱ اما در برخی منابع غبار سرگین و خمیر سرگین را نجس دانسته‌اند و بنابراین پختن نان با سرگین را نیز جایز نشموده‌اند (نک. الهیتمی، ۱۹۸۳: ۹۷/۱).

۲-۱ إذا رأيت أئيمًا كُنْ سائرًا وحليماً يا مَنْ تُقْبِحُ أَمْرِي! لِمَ لَا تَمُرُّ كَرِيمًا؟
(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

هنگامی که گناهکاری دیدی، عیب‌پوش و بردبار باش. ای آنکه کار مرا زشت می‌دانی! چرا جوانمردانه گذر نمی‌کنی؟! فروغی نیز «تُقْبِحُ» (فعل مضارع مخاطب) ضبط کرده است (سعدی، ۱۳۶۹: ۹۳). در قدیم‌ترین نسخ خطی (نسخه‌های پکن) در این موضع لفظ «يُقْبِحُ» (فعل مضارع غائب) [= زشت می‌داند] ضبط شده است (سعدی، ۱۳۸۶: ۷۴) که در این ساختار، نسبت به ضبط پیشین، دشوارتر است و با ساختار زبان عربی سازگارتر، چراکه در زبان عربی منادا را به صیغه غایب خطاب می‌کنند^۲؛ برای نمونه در قرآن کریم آیات بسیاری این گونه شروع می‌شوند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اند (در ترجمه دقیق فارسی: ایمان آورده‌اید). در دعای «جوشن کبیر» نیز می‌خوانیم: يَا مَنْ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. یوسفی در این بیت عربی به‌درستی این قاعده را در نظر داشته است:

كُفَيْتَ أَذَىٰ يَا مَنْ يُعَدُّ مَحَاسِنِي عَلَانِيَتِي هَذَا وَلَمْ تَدْرِ مَا بَطَّن
(سعدی، ۱۳۸۹: ۸۹)

۳-۱ شَفِيعُ مُطَاعِ نَبِيِّ كَرِيمٍ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ
(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۰)

۱. در برخی شروح اشاره شده است که چون سنگ آهک را با استفاده از سرگین حیوانات می‌پخته و به آهک تبدیل می‌کرده‌اند و در مراحل پخت، خاکستر سرگین با آهک درمی‌آمیخته است، برخی از فقهای شافعی آهک را هم ناپاک شمرده‌اند.

۲. یادآوری استاد محمدحسن حسن‌زاده نیری

۳. فروغی: تعدّ

فروغی نیز بیت را به همین صورت ضبط کرده است (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۹). نسیم را به معنی «بویا، با بوی خوش» نوشته‌اند (سعدی، ۱۳۸۹: ۲۰۰). در نسخه بدل‌ها به جای «نسیم» لفظ «بسیم» به معنای «متبسم» و «خندان» ضبط شده است که نسبت به ضبط «نسیم» دشوارتر است. از شارحان قدیم گلستان نیز رامپوری «بسیم» را بر «نسیم» ترجیح داده است: «نسیم به نون تحریف کاتبان است» (رامپوری، بی تا: ۱۲). سودی نیز «بسیم» ضبط کرده است (سودی بسنوی، ۱۳۷۴: ۲۱). در لغت‌نامه دهخدا نیز همین بیت سعدی به‌عنوان شاهد برای «بسیم» ذکر شده است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بسیم»). درباره تبسم پیامبر از قول عبدالله بن حارث آمده است: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَكْثَرَ تَبَسُّمًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ: کسی را خندان‌روی‌تر از پیامبر ندیدم (احمدبن حنبل، بی تا: ۱۹۰/۴).

۴-۱ سر چشمه شاید گرفتن به پیل چوپر شد شاید گذشتن به پیل (سعدی، ۱۳۸۹: ۶۱)

یاء «بیل» مجهول است و یاء «پیل» معروف (سپهر، ۱۳۸۳: ۲۵۹) و چون تلفظ آنها با هم فرق می‌کرد، با یکدیگر قافیه نمی‌شدند. برخی ضبط درست این بیت را - با توجه به قاعده یاء معروف و مجهول - به دست داده‌اند اما حق تقدم از آن این دو شارح هندی است که تا کنون بدان توجه نشده است: سراج‌الدین علی خان آرزو، به جای «بیل»، «میل» (= وسیله کشیدن سرمه در چشم) ضبط کرده است که یاء آن معروف است. وی می‌نویسد: «[با ضبط «میل»] مبالغه می‌شود و مقابله آن از جهت مقدار با فیل است و رعایت قافیه موافق قدما نیز اولی به عمل می‌آید» (آرزو، ۱۳۷۵: ۲۹). رامپوری معنای دیگری برای «میل» به دست داده است: «میل به معنی سیخ آهنی است و آنچه بعضی درینجا به معنی چوب سرمه گویند خطاست» (رامپوری، بی تا: ۶۹). وی نیز به درستی ضبط «بیل» را غلط دانسته است: «بیل به یاء مجهول است و در قافیة یای مجهول و معروف بعضی کراهیت دارند» (همان جا).

۵-۱ امرد آنگه که خوب و شیرین است تلخ‌گفتار و تندخوی بود
چون به ریش آمد و بلعنت شد مردم‌آمیز و مهرجوی بود (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۳۵)

یوسفی این حکایت را در حاشیه آورده و به همین صورت ضبط کرده است (سعدی، ۱۳۸۹: ۶۵۹). «بلعنت شد» را به معنای «ملعون شد» دانسته‌اند (سعدی، ۱۳۹۰: ۳۶۱). در لغت‌نامه دهخدا این عبارت، در این بیت سعدی، به صورت «بلاغت کرد» ضبط شده است که صورت کم‌کاربری است به معنای «بالغ شدن» (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بلاغت کردن»). رامپوری نیز بیت را به همین صورت (بلاغت کرد) ضبط کرده است و متذکر شده که در برخی نسخ «به سببت شد» آمده است (رامپوری، بی تا: ۳۲۲) که احتمالاً بر پایه «به ریش آمد» ساخته شده است. خان آرزو نیز در این موضع «بلاغت شد» آورده است (آرزو، ۱۳۷۵: ۱۳۰) که «بلاغت» به معنی «بلوغ» و، مجازاً، به معنای «بالغ» است.

۱-۶) «دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود، نشان بماند» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۸۶؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۸۸). یوسفی لازم را به معنای «زخم ثابت، دائم» دانسته و نوشته است: «در عربی گفته می‌شود: صار الأمرُ ضربةً لازمٍ: صارَ لازماً ثابتاً» (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۴۷). در نسخه‌های خان آرزو، به جای «لازم» لفظ «لازب» ضبط شده است (آرزو، ۱۳۷۵: ۱۸۷). در لغت‌نامه آمده است: «ضربت لازب: ضربی را گویند که پس از به شدن، نشان آن بماند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «لازب»). همان عبارت عربی که یوسفی نقل کرده، در منتهی الازب این گونه آمده است: «صارَ الشيءُ یا صارَ الأمرُ ضربةً لازبٍ وهو أفصح من لازم» (به نقل از همان جا). در دیگر فرهنگ‌ها نیز «لازب» را در این جایگاه از «لازم» فصیح‌تر دانسته‌اند (نک. ابن منظور، بی تا: ۷۳۸/۱، ذیل «لزب»). سعدی خود در غزلیات گوید:

وإن غمّدا سيفَ اللّواحقِ في الكرى أليسَ لهم في القلبِ ضربةٌ لازِبِ
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۷۶)

۱-۷) «سرهنگ‌زاده‌ای را بر در سرای اغلمش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زاید الوصف داشت» (سعدی، ۱۳۸۹: ۶۳؛ همو، ۱۳۶۹: ۴۳). رامپوری می‌نویسد: «در نسخهٔ مخدومی [کتابت‌شده در ۷۵۳] به جای کیاست لفظ دراست نوشته به کسر دال به

معنی دانایی و این بهتر است چراکه سجع با فراست بسیار درست می‌نشیند» (رامپوری، بی تا: ۸۱). خاقانی نیز همین سجع را رعایت کرده است: در فراست چون عطارد، در دراست مشتریست (به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دراست»).

۸-۱ اول اردی بهشت ماه جلالی بلبیل گوینده بر منابر قُضبان
بر گل سرخ از نم اوفتاده لآلی همچو عرق بر عذار شاهد غُضبان
(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۴؛ همو، ۱۳۶۹: ۳۲)

در برخی نسخ (و نیز چاپ قریب) به جای «قُضبان»، «اغصان» ضبط شده است که جمع غصن است به معنی شاخه‌ها (که هر دو ضبط از حیث دشواری برابرند). دهخدا همین بیت سعدی را به عنوان شاهد برای «اغصان» ذکر کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اغصان»). در باب الالباب عوفی همین مضمون گلستان آمده است: «خطیب بلبیل بر منبر اغصان به هزار نوا مدح... گفته» (به نقل از سعدی، ۱۳۸۹: ۲۱۹). قابل ذکر است که قضبان (ج قضیب) غالباً به شاخه‌های بریده شده از درخت (الغصن المقطوع) اطلاق می‌شده است.

۹-۱ «گفتمش بر بخل خداوندان نعمت وقوف نیافته‌ای الا به علت گدایی وگر نه هر که طمع یک سو نهد کریم و بخیلش یکی نماید [...]». گفتا به تجربت آن می‌گویم که متعلقان بر در دارند و غلیظان شدید برگمارند تا بار عزیزان ندهند» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۶۴). فروغی نیز «متعلقان» ضبط کرده است. این واژه به معنای خویشاوندان است که در اینجا نامناسب است زیرا شاهان خویشاوندان را دربان نمی‌کرده‌اند بنابراین با تسامح آن را به معنای کارگزاران دانسته‌اند (همان: ۵۰۲). خان آرزو این لغت را به صورت «متعتقان» خوانده است به معنی درشتی‌کنندگان که هم ضبط دشوارتری است و هم با «غلیظان شدید» سازگارتر است (نک. آرزو، ۱۳۷۵: ۱۶۱).

۱۰-۱ «الْتَمْرُ يَانِعٌ وَالتَّاطُورُ غَيْرٌ مَانِعٌ» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۳۹) یعنی خرما رسیده است و نگهبان باغ مانع نیست. فروغی نیز به همین صورت ضبط کرده است. خان آرزو ضبط دیگری به دست داده است که محل تأمل است: التَّمْرُ يَانِعٌ وَالتَّاطُورُ غَيْرٌ مَانِعٌ. آرزو در

ترجیح ضبط «ثمر» بر «تمر» نوشته است که: «ثمر عمومیت بیشتری دارد و خرما تا بر درخت است، تمر نیست، بلکه رطب یا بُسر است» (آرزو، ۱۳۷۵: ۱۳۰). رامپوری نیز همین مطلب را مطرح کرده است (رامپوری، بی تا: ۳۲۲). در تحفة حکیم مؤمن نیز درباره «تمر» آمده است: «به فارسی خرما نامند و او را از ابتداء تکوین تا انتها، هفت مرتبه می باشد: یکی: طلع که ولیع نیز گویند، دیگر: بلج، سوم: خلال، چهارم: بسر، پنجم: قسب، ششم: رطب، هفتم: تمر» (حکیم مؤمن، ۱۳۹۷: ۲۳۸/۱). در فرهنگ‌های لغت نیز تأکید شده است که «تمر» خرماي خشک است: «التَّمْر: هو الجاف من الرُّطْب» (ازدی، ۱۳۸۷: ۱۹۶/۱). «التَّمْر: اليابس من ثمر النخيل كالزبيب من العنب [= همانند کشمش انگور]» (مطرزی، ۱۹۷۹م: ۱۰۶/۱). به هر روی، اگر هم این مطلب را در نظر نگیریم، «تمر» را با ایهام تصحیف می توان «ثمر» نیز خواند. «ناطور» (به جای «ناطور») از ریشه نظر است به معنی ناظر و نگهبان باغ و باغبان (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ناطور») و لغتی دیگر از ناطور است. آرزو همچنین می نویسد: «بعضی به جای یانع، مایع [= نیک شده، رسیده، آبدار] گفته اند و در صراح مایع به معنی نیک شدن نیز گفته» (همان جا).

۲) ترجیح ضبط فروغی بر ضبط یوسفی با پیشنهادی جدید

مواردی از رجحان ضبط فروغی بر ضبط یوسفی همراه با پیشنهادی جدید و قابل تأمل:

۱-۲ دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع؟ خود را ز عمل های نکوهیده بری دار
(سعدی، ۱۳۸۹: ۹۲)

این بیت مطابق ضبط یوسفی است. در چاپ فروغی به جای «تسبیح»، «مسحی» (= نوعی کفش که صالحان پوشند) ضبط شده است (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۸) که ضبط دشوارتری است و از این جهت بر ضبط آسان یاب یوسفی برتری دارد. خان آرزو «میخی» ضبط کرده است (آرزو، ۱۳۷۵: ۶۹) که کمتر مورد توجه بوده است. در فرهنگ‌ها «میخی» این گونه معنا شده است: «خرقه و جبهه درویشان و آن را هزار میخی نیز گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «میخی»). این ضبط نیز نسبت به ضبط یوسفی دشوارتر است. خاقانی نزدیک به همین معنا، «هزار میخ» و «هزار میخی» را به کار برده است:

دلوق هزارمیخ شب آن من است و من چون روز سر ز صدره خارا برآورم

(به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «هزارمیخ»)

دلوقش هزارمیخی چرخ و به جیب چاک بازافکنش ز نور و فراویزش از ظلام

(خاقانی، به نقل از همان: ذیل «هزارمیخی»)

قابل ذکر است که در برخی نسخ به جای «تسبیح» لغت «تسلیخ/تسلیخ» ضبط شده است که قابل تأمل است. در لغت‌نامه آمده است: «[تسلیخ] سجاده است و این لغت چون غیرمشهور است در اشعار به مناسبت تشبیه، تسبیح خوانده‌اند و مرکز لام را با تصور کرده-اند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «تسلیخ»).

۲-۲ هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

(سعدی، ۱۳۸۹: ۵۹)

مصراع نخست در چاپ فروغی این گونه ضبط شده است: «هر پیسه گمان مبر نهالی» (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۹) که پیسه به معنای «سیاه و سفید/ ابلق» و نهال/ نهالی به معنای «شکار» یا «تشک و رختخواب» است. یوسفی در تأیید ضبط خود نوشته است: «ضبط متن بر این وجوه دور از ذهن مرجح است» (سعدی، ۱۳۸۹: ۲۳۹) اما از قضا، بر پایه اصل «ضبط دشوارتر برتر است»، ضبط یوسفی بسیار ساده و به همین سبب محل تردید است. نگارنده، علاوه بر تأیید ضبط فروغی، با تلفیق نسخه‌های معتبر، این ضبط را پیشنهاد می‌دهد: «هر پیسه گمان مبر که خالی است» که شرح لغات آن این گونه است: پیسه: «دورنگ و پلنگ و یوز را نیز به این مناسبت دورنگی، پیسه گفته‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پیسه»). «خال» نیز به معنای پارچه بُرد قرمز با خط و خال‌های سیاه (= شبیه پلنگ) و نیز به معنای جامه نرم است (همان: ذیل «خال») که در اینجا کاملاً سازگار است. علاوه بر این، «خال» در عربی به معنای «گمان برد» نیز هست (همان جا) که با «گمان مبر» ایهام تناسب یا ایهام ترجمه می‌سازد. در پایان گفتنی است که در شروح کهن گلستان نیز ضبط دیگری آمده است: «در بیشه گمان مبر که خالی است» (رامپوری، بی تا: ۶۳) که «خال» به معنی بوته و شاخ درخت است (نک. دهخدا: ذیل «خال»).

۲-۳ «شیادی گیسوان بافت یعنی علویست [...] دیگری گفتا پدرش نصرانی بود در

ملطیه پس او شریف [= سید] چگونه صورت بندد؟» (سعدی، ۱۳۶۹: ۶۴). پیشنهاد نگارنده این سطور آن است که «پس» را نه به فتح - آن گونه که شارحان خوانده‌اند و حرف ربط پنداشته‌اند - بلکه به ضم («پس») بخوانیم به معنای پسر (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پس») بنابراین پس او یعنی پسر او. یوسفی این ضبط دشوار را رها کرده و به جای آن لفظ «پسر» را ضبط کرده است (سعدی، ۱۳۸۹: ۸۱). واژه «پس» احتمالاً در شیراز قرن هفت و هشت رایج بوده است چنانکه نام شاعری شیرازی، که در قرن هشتم می‌زیسته و از وی اشعاری به زبان شیرازی باقی مانده، «شمس پس ناصر» بوده است.

۴-۲ صیاد نه هر بار شگالی ببرد افتد که یکی روز پلنگش بخورد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۱۹)

این بیت مطابق ضبط فروغی است. شارحان «شگال» را به معنی «شغال» دانسته‌اند (نک. سعدی، ۱۳۹۰: ۳۰۹). یوسفی، به جای ضبط دشوار «شگال»، لفظ آسان «شغال» را ضبط کرده است (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۲۶) اما مشخص نیست که صیاد چرا باید، از میان این همه حیوان مفید، شغال را صید کند (آن هم با قید «هر بار»). رامپوری که در این موضع «شکاری» ضبط کرده است، به درستی می‌نویسد: «در بعض نسخ به جای شکاری لفظ شغالی واقع است مگر بهتر نمی‌نماید» (رامپوری، بی‌تا: ۲۸۶). پیشنهاد نگارنده این است که «شگال» را صورت دیگری از «شکال» به معنای «شکار» (= بز کوهی) بدانیم. این واژه هنوز در برخی لهجه‌های استان فارس کاربرد دارد (نک. ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۹۲؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۸۷۸/۳) و، نسبت به ضبط‌های مذکور، دشوارتر است.

۳) بازنگری در تلفظ برخی از واژه‌ها

این بخش به تلفظ‌های برخی از کلمات می‌پردازد که می‌توان صورت درست‌تری برای آنها پیشنهاد کرد:

۱-۳ پای مسکین پیاده چند رود؟ کز تحمّل ستوه شد بُختی

تا شود جسم فربهی لاغر لاغری مرده باشد از سَخْتی

(سعدی، ۱۳۸۹: ۹۱؛ همو، ۱۳۶۹: ۷۶)

بُختی (= شتر تنومند) را به ضمّ اول ضبط کرده‌اند. محتمل است به فتح اول تلفظ شده باشد. سعدی در جایی دیگر نیز آن را در کنار «سختی» با سجع به کار برده است: «ما به سَختی بنمردیم و تو بر بَختی بمردی» (سعدی، ۱۳۸۹: ۹۲).

از حیث ریشه‌شناسی نیز تلفظ فتحه تأیید می‌شود. حسن دوست ذیل «بُختی» می‌نویسد: «اصلاً بَلْخِی، منسوب به بلخ. ظاهراً مشتق از فارسی باستان Bāxtriš بلخ [...] لغات عربی بَخْتَر: به ناز خرامیدن، بَخْتَرِیَه: خوش خرامی، بَخْتَرِی: خوش خرام، از اصلی ایرانی مأخوذ و به همین جا مربوطند. لغت فارسی بَخْسیدن: خرامان رفتن، گرازان (دهخدا) ظاهراً به همین جا مربوط است» (حسن دوست، ۱۳۹۲: ۴۱۷/۱). چنانکه ملاحظه می‌شود لغات مذکور همگی به فتح باء تلفظ شده‌اند.

۲-۳) «عقل در دستِ نَفْسِ چنان گرفتارست که مردِ عاجز در دستِ زنِ گُرَبز» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۸۰): گُرَبز را به ضمّ باء (گُرَبز) ضبط کرده‌اند. سجع شدن آن با «عاجز» نشان می‌دهد که به کسر تلفظ می‌شده است. دهخدا آن را به ضم و کسر، هر دو، ضبط کرده است اما شواهدی که برای آن، از ویس و رامین و مثنوی مولانا، به دست داده تلفظ کسره را تأیید می‌کند^۱:

* دزی کان جای دیوان بود گُرَبز چرا بردند ماهم را در آن دز

* گر تحمل کرد گویی عاجز است ور غیور آمد تو گویی گُرَبز است

۴) بازنگری در شرح برخی از عبارات

این بخش شامل شرح برخی از عبارات است که می‌توان توضیح بهتری برای آنها یافت:

۱. گفتنی است که برخی به این تلفظ «گربز» اشاره کرده و ابیاتی برای آن شاهد آورده‌اند (نک. غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۷۳):

درین گیتی چه نادان و چه گربز به کار خویش حیرانند و عاجز
(ویس و رامین، به نقل از همان جا)

۱-۴) «شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مَبیت افتاد: موضعی خوش و خرم و درختان درهم، گفتمی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش درآویخته» (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۴). یوسفی «عقد ثریا» را خوشه انگور دانسته است (همان: ۲۲۰)، اما آیا در اول اردیبهشت از درخت تاک خوشه انگور آویزان است؟ در نسخه فروغی به جای «تاک»، «تارک» آمده است (سعدی، ۱۳۶۹: ۳۲) که از حیث سجع با «خاک» ضبط مرجوح است اما از لحاظ معنا درست است چراکه تارک اشاره به آسمان است یعنی خوشه پروین در آسمان بالای بوستان نمایان بود (سودی آن را اشاره به تارک درختان دانسته است). با در نظر داشتن ضبط یوسفی، باید «تاک» را به معنی «شاخ و شاخه» دانست و نه درخت انگور. حافظ «تاک» را به همین معنا به کار برده است:

چو آن سروروان شد کاروانی ز تاکِ سرو می‌کن دیده‌بانی
(به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «تاک»)

عقد ثریا نیز استعاره از شکوفه درختان است و نه خوشه انگور. گفتمی است که خزائلی تاک را به معنی درخت و عقد ثریا را شکوفه‌های تاک دانسته است (سعدی، ۱۳۴۴: ۱۵۴).

۲-۴) «گفت: ای پدر، کوتاه خردمند به از نادان بلند، نه هرچه به قامت مهتر به قیمت بهتر. الشَّاءُ نَظِيفَةٌ وَالْفِيلُ جِيفَةٌ» (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۹) یعنی گوسفند پاکیزه است و فیل مردار. شارحان غالباً این عبارت را در پیوند با حلال‌بودن گوشت گوسفند و حرام‌بودن گوشت فیل مرتبط دانسته‌اند (همان: ۲۳۸)، اما شاید این عبارت برگرفته از تفکرات ایرانیان پیش از اسلام باشد که فیل را موجودی اهریمنی و گوسفند را حیوانی اهورایی می‌دانسته‌اند. از جمله کارهای جمشید یکی این بود که: «گوسفند را در عوض پیل به دیوان نداد» (مینوی خرد: ۴۳). «۱. زردشت این را نیز از هر مزد پرسید که جم به جهان چه نیکی را بهتر کرد (= چه کار خوبی کرد)؟ ۲. هر مزد گفت که آن گاه که دیوان به مردمان گفتند که گوسفند بکشید تا به شما پیل دهیم که سودمند است که آن را نگهدار و نگهبان نباید (= لازم نیست)، ۳. مردمان گفتند که تا به دستوری (= اجازه) جم بکنیم و کردند و جم برای اینکه مردم گوسپند را نکشند و پیل را از دیوان نگیرند، چنان با دیوان پیکار کرد که دیوان شکست خوردند و مرگمند و پادافراه کرده شدند» (روایت پهلوی: ۴۳).

۵) تصحیح‌های قیاسی

در این بخش به عباراتی می‌پردازیم که در شروح برای آنها، با تصحیح قیاسی، پیشنهادهایی شده است. همچنین پیشنهادهای دیگری نیز نگارنده عرضه کرده است:

۱-۵) «هندوی نفظ اندازی^۱ همی آموخت. حکیمی گفت: تو را که خانه نین است، بازی نه این است» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۵۹؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۶۰). یوسفی «نفظ اندازی» را به معنای پرتاب نفظ (نفت) به سوی دشمن دانسته است که از فنون جنگی است (نک. همان: ۴۸۸) اما چنانکه از فحوای حکایت برمی‌آید (باتوجه به «هندو» و «بازی») ظاهراً نوعی بازی بوده است. رامپوری «زفت اندازی» را درست دانسته است و «زفت» نوعی قیر بوده است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «زفت»). وی می‌نویسد: «نفظ به‌غایت گران‌قیمت و کمیاب بل نایاب است؛ هندوی مفلس که از نهایت افلاس خانه خس‌پوش داشته باشد چگونه به نفظ بازی تواند کرد؟ ظاهراً در اصل زفت بوده باشد به معنی رال [= دال] چون به تیزدستی ناسخ اول یا ثانی، پایین زاء معجمه به سر فاء پیوست، ناقلان دیگر زاء را سر نون پنداشته نفت خوانده‌اند؛ بعده معرّش که نفظ باشد فصیح‌تر است، شهرت یافته ... بیشتر نوجوانان اقوام هندو هنگام شب به ابهام و سبابه فتیله مشتعل گرفته و بر کف همان را سوده نهاده، به سوی آسمان به هوا اندازند، شعله عظیم سر به فلک می‌کشد. این بازی بی آموختن و مشق دست نمی‌دهد» (رامپوری، بی‌تا: ۳۹۳). حتی اگر پیشنهاد رامپوری (یعنی «زفت اندازی») را نپذیریم، توضیحات وی کیفیت بازی نفظ اندازی را بهتر مشخص می‌کند که شارحان گلستان کمتر بدان توجه داشته‌اند.

۲-۵) «نابینایی شبی در وحل افتاده بود و می‌گفت: آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارد. زنی فارجه بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟» (سعدی، ۱۳۶۹: ۹۳). فروغی برای لغت «فارجه» (که معنای مناسبی در این جایگاه ندارد) دو نسخه بدل قابل تأمل به دست داده است: «فاجره» (= فجورکننده) و «مازحه» (= مزاح‌کننده). یوسفی ضبط «مازحه» را پذیرفته است (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). باتوجه به شکل نوشتاری و وضع

۱. در چاپ یوسفی: نفظ اندازی (غلط چاپی است).

نقطه‌گذاری در متون کهن، نگارنده به جای «فارجِه» ضبط «فارجِه» را پیشنهاد می‌کند که کاربرد نادری است به معنای مسخره‌کننده و به‌ناز خرامنده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «فارج»، «فَرِح»، «فیرنده»؛ مرتضی زبیدی، ۱۹۹۴م: ۱۵۲/۳؛ معلوف، ۱۳۸۵: ۱۴۶۸/۲). از همین ریشه در قرآن کریم این گونه آمده است: لا تُفْرِحَنَّ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ. سرمستی مکن که خدا سرمستی‌کنندگان را دوست ندارد (قصص: ۷۶).

۳-۵ با طبع ملولت چه کند هرکه نسازد؟ شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۱۸؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۱۰)

علامه محمد قزوینی نوشته است: «در این بیت، سعدی شرطه را ظاهراً به معنی مطلق باد استعمال کرده است نه خصوص باد موافق، چه باد موافق بدیهی است که همیشه لایق کشتی است و اصل معنی موافق همین است و لاغیر» (به نقل از سعدی، ۱۳۸۹: ۳۹۵). برخی به جای «لایق» لفظ «لاحق» (= آنچه از عقب به چیزی پیوندند) ضبط کرده‌اند (رامپوری، بی‌تا: ۲۶۰) که اگر آن را بپذیریم، دیگر نیازی به توجیهاات فوق نیست.

منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی خان (۱۳۷۵). خیابان گلستان: شرح گلستان سعدی. به تصحیح مهر نور محمدخان. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (بی‌تا). لسان العرب. بیروت: دار الفکر.
- احمد بن حنبل (بی‌تا). مسند احمد. بیروت: دار الصادر.
- ازدی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۷). کتاب الماء: لغت‌نامه جامع پزشکی. به تصحیح هادی حسن حمودی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- جهانبخش، جویا (۱۳۹۰). راهنمای تصحیح متون. چاپ سوم، تهران: میراث مکتوب.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۰). فرهنگ سعدی‌پژوهی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی با همکاری مرکز سعدی‌شناسی.

- حکیم مؤمن، محمد مؤمن بن محمد زمان (۱۳۹۷). تحفه المؤمنین مشهور به تحفه حکیم مؤمن. تصحیح و تحقیق مؤسسه احیای طب طبیعی. تهران: سفیر اردهال.
- رامپوری، غیاث‌الدین (بی‌تا). بهار باران: شرح گلستان سعدی (چاپ سنگی). لکهنو: نول کشور.
- روایت پهلوی: متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سپهر، محمدتقی بن محمدعلی (۱۳۸۳). براهین العجم. به کوشش سید جعفر شهیدی. چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۱۰). گلستان. به تصحیح و حواشی عبدالعظیم گرکانی. تهران: چاپخانه علمی.
- _____ (۱۳۱۶). گلستان سعدی. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: چاپخانه فرهنگ.
- _____ (۱۳۴۴). شرح گلستان. به کوشش محمد خزائلی. تهران: مؤسسه انتشاراتی احمد علمی.
- _____ (۱۳۶۹). کلیات سعدی: گلستان، بوستان، غزلیات، قصائد، قطعات و رسائل (از روی قدیمترین نسخه‌های موجود). به اهتمام محمدعلی فروغی. چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۳). گلستان سعدی: نسخه علمی و انتقادی از روی قدیمترین نسخ خطی (نسخ پکن). به کوشش برات زنجانی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۶). گلستان سعدی: از روی قدیمترین نسخ خطی (نسخ پکن). به کوشش برات زنجانی. چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۹). گلستان سعدی. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ نهم، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۹۰). گلستان سعدی: با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ بیست‌وسوم، تهران: صفی‌علیشاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). نگاهی تازه به بدیع. چاپ سوم از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷). سبک‌شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو. تهران: جامی.

- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۹۹۴م). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر.
- مطرزی، ناصر بن عبدالسید (۱۹۷۹م). المغرب فی ترتیب المعرب. حلب: مکتبه أسامة بن زید.
- معلوف، لويس (۱۳۸۵). فرهنگ بزرگ جامع نوین: ترجمه المنجد. مترجم احمد سیاح. چاپ ششم، تهران: کتابفروشی اسلام.
- ملک‌زاده، محمدجعفر (۱۳۸۰). فرهنگ زرقان: واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس. چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مینوی خرد (۱۳۵۴). ترجمه احمد تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الهیتمی، احمد بن محمد (۱۹۸۳م). تحفة المحتاج فی شرح المنهاج. بیروت: المكتبة التجارية الكبرى.

